

مسئولیت اجتماعی و کارنامه‌ی مترجم به مناسبت درگذشت بیژن اشتری

تقریر: سیدرضا حسینی

حمید نامجو*



* نویسنده و منتقد ادبی

بیژن اشتری هجدهم خردادماه سال جاری و درس ۶۴ سالگی به دلیل عارضه‌ی قلبی درگذشت. او در دو دهه‌ی اخیر به دلیل ترجمه و انتشار بیش از ۳۰ جلد کتاب اغلب در حوزه‌ی تاریخ و سیاست و البته برخی گفتارها و یادداشت‌ها در فضای مجازی به شهرت رسیده بود. قبل از پرداختن به موضوع محوری اغلب آثاری که بیژن اشتری ترجمه کرده است و پرداختن به داوری‌های مختلف در مورد این آثار، بازخوانی و بررسی یکی از این کتاب‌ها و فحوای آن ضروری می‌نماید.

اشتری در سال ۱۳۹۷ کتابی با عنوان «ادبیات علیه استبداد» ترجمه کرد که توسط نشر ثالث انتشار یافت. نام اصلی این کتاب در انگلیسی «ماجرای ژوواگو» ست و عنوان ادبیات علیه استبداد را مترجم کتاب انتخاب کرده است که شاید خیلی دقیق نباشد اما برانگیزنده است. یکی از نویسندگان این کتاب «پیتر فین» خبرنگار روزنامه «واشنگتن پست» است که سال‌ها در مسکو و ورشو کار می‌کرده است و هم اکنون سردبیر بخش امنیت ملی در آن روزنامه است. نویسنده‌ی دوم نیز «پترا کووا» مترجم و استاد دانشگاه «سن پترزبورگ» است. موضوع کتاب چنان‌که از نام آن پیداست شرح مبسوطی است از ماجرای نگارش رمان «دکتر ژوواگو» توسط «بوریس پاسترناک» شاعر و رمان‌نویس مشهور روسی، عدم دریافت مجوز چاپ در روسیه در دوران «استالین»، بردن یک نسخه از رمان به ایتالیا توسط یکی از رفقای جنبش چپ ایتالیا، ترجمه و انتشار آن در ایتالیا و بعد هم ترجمه به دیگر زبان‌ها و انتشار گسترده‌ی آن در اروپا و آمریکا. منبع اصلی نویسنده‌گان برای دادن شرح کاملی از داستان شهرت جهانگیر رمان اسناد بایگانی‌های «سازمان سیا» و «کا گ ب» است. آنها از علاقه‌ی خاص استالین به پاسترناک و به‌خصوص به اشعارش می‌گویند و اشاراتی هم به زندگی خصوصی اما پرحاشیه‌ی پاسترناک دارند. اغلب ما رمان دکتر ژوواگو را خوانده یا حداقل فیلم سینمایی یا سریالی را که از این فیلم ساخته شده دیده‌ایم داستان محوری این رمان را می‌دانیم. پاسترناک روایتی عاشقانه و پرهیجان از بلشوی روزهای بعد از انقلاب اکتبر و سرگردانی مردم نقل کرده که خالی از واقعیت هم نیست. اداره‌ی نگارش یا مرجع دولتی صدور مجوز در روسیه همانند کشور ما متشکل از کارمندان و کارگزارانی بود که نه تنها خود را متولی فرهنگ مردم و هدایت افکار عمومی می‌دانستند بلکه حتی گمان می‌کردند از رهبران کشور و انقلاب احساس مسئولیت بیشتری دارند. در نتیجه

صدور مجوز به بن‌بست می‌خورد. در حالی که در همان سال‌ها برای مثال رمان «گذر از رنج‌ها» نوشته‌ی «آلکسی تولستوی» با همین مضمون مجوز چاپ می‌گیرد. بهر حال کتاب ممنوعه به غرب می‌رسد. از این‌جا به بعد است که وظیفه و نقش بنگاه‌های سخن‌پراکنی و دستگاه‌های تبلیغاتی عریض‌وطویل جهان سرمایه‌داری شروع می‌شود. این همان شمشیری است که می‌تواند در پرده‌ی آهنین شکاف ایجاد کند. بنیاد جایزه‌ی نوبل پاسترناک را با همین یک رمان برنده‌ی جایزه‌ی نوبل اعلام می‌کند. پاسترناک از رفتن به سوئد خودداری می‌کند و جنگ بین دو اردوگاه مغلوبه می‌شود. صرف‌نظر از مضمون محوری رمان یعنی نیروی رستگارکننده‌ی عشق و دیگر معناهای آشکار و پنهان مورد نظر پاسترناک، وجود کتابی که انتشارش در شوروی ممنوع است می‌تواند این کتاب را تبدیل به بمبی کرده که بنیاد حکومت شوراها را سرنگون کند. نویسندگان کتاب «ادبیات علیه دیکتاتوری» اقرار می‌کنند که مدیریت تبلیغات این کتاب ضدشوروی را سازمان سیا برعهده گرفت. هزاران نسخه از کتاب را به روسی منتشر کرد تا بهر شکل ممکن آن‌را به روسیه برساند و هزینه‌های میلیون دلاری صرف انتشار و توزیع رایگان این کتاب شد. گذاشتن کتاب در داخل چمدان مسافران مسکو، توزیع کتاب در نمایشگاه‌های مختلف و در دسترس مسافران یا دیپلمات‌ها و ابداع روش‌های عجیب و غریب برای فرستادن این رمان به شوروی بخشی از این اقدامات بود. مدتی بعد هالیوود از روی آن رمان فیلم ساخت. این اقدامات متقابلاً سازمان کا گ ب را نیز وادار به واکنش کرد.

رمان دکتر ژبوگو به عنوان اولین رمان یک شاعر کتابی خوش‌خوان و جذاب است، اما نه مانیفست سیاسی است و نه به قصد تحریک مردم علیه حکومت شوروی نوشته شده بود. یعنی اساساً رمانی سیاسی نیست. تأثیر خواندن آن نیز ساختن ساعتی فرح‌بخش و رمانتیک برای خوانندگانش است به علاوه‌ی تصاویری از وقایع تاریخی در مسکو و سن پترزبورگ و حتی جبهه‌های جنگ جهانی اول در آن سال‌ها. کتاب «ادبیات علیه استبداد» اساساً کاری به فحوای این رمان پاسترناک و جهان ادبیات ندارد. بلکه با برملا ساختن اهداف جهان سرمایه‌داری و نقش سازمان سیا عملاً اهداف اولیه‌ی نویسندگان را مضمحل کرده و نگرش دستگاه‌های تبلیغاتی غربی را رسوا می‌کند. خواندن این کتاب ما را به این نتیجه می‌رساند که:

۱- برای به چالش کشیدن یا مثلاً رسوا ساختن دشمن هدف وسیله را توجیه می‌کند.

۲- در ترجمه، انتشار و توزیع کتاب دکتر ژیاگو تنها چیزی که اهمیت نداشته خود کتاب و بالمآل ادبیات است.

۳- برنامه‌ریزی، صرف هزینه و انتشار یک رمان توسط سازمان سیا که درواقع اسلحه‌ی پنهان جهان سرمایه برای سلطه بر جهان است و نقشش در سازماندهی کودتاهای مکرر از جمله در ایران، گواتمالا، آرژانتین، شیلی و در سایر کودتاها در آفریقا و دیگر کشورهای آمریکای لاتین در دوران جنگ سرد قابل‌کتمان نیست، نوعی تسخر زدن به آزادی، به هنر، به ادبیات و به نویسندگان و حتی مترجمان است. به‌علاوه این که گذاشتن سازمان سیا به‌عنوان متولی نشر ادبیات رهایی‌بخش عملاً نقض غرض است. چون این سازمان و کارمندانش دورترین فاصله را با ادبیات دارند.

۴- اگر سازمان سیا و دنیای غرب به این نتیجه می‌رسید که به‌جای رمان دکتر ژیاگو صدور یک ترانه یا یک ابزار مکانیکی یا حتی نوعی کلم می‌تواند در به‌اصطلاح پرده‌ی آهنین شکافی ایجاد کند همان را با همان شدت صادر می‌کرد. از نگاه آنان دکتر ژیاگو صرفاً یک «چیز» است.

۵- کتاب «ادبیات علیه استبداد» نه به ادبیات پرداخته و نه به استبداد، بلکه درسی درباره‌ی نگاه عمل‌گرایانه‌ی غرب به همه چیز و بی‌تدبیری متولیان تبلیغات در غرب. داستانی درباره‌ی شکست کسانی است که مدعی آوردن دموکراسی و آزادی بودند، اما ...

این یک نمونه از کتاب‌هایی است که بیژن اشتری به فارسی ترجمه کرد. کتابی شبیه تریلرهای جنایی و جاسوسی که ماجرای نشر کتاب دکتر ژیاگو را دنبال می‌کند. کتابی که با استناد به بایگانی‌های سازمان سیا نوشته و تدوین شده است. و هدفش بازنمایی قدرت سازمان سیاست در دوران جنگ سرد است. اما هم‌چنان که اشاره شد نتایج متفاوتی از آن استنباط می‌شود.

بخش عمده‌ی ترجمه‌های بیژن اشتری در حوزه‌ی سیاست و تاریخ معاصر جهان ترجمه‌ی کتاب‌هایی بودند که علیه حکومت‌های سوسیالیستی و کمونیستی و رهبران آن‌ها، در آمریکا و اروپا منتشر می‌شوند. سابقه‌ی نگارش و انتشار این‌گونه کتاب‌ها از

چند سال بعد از انقلاب اکتبر در اروپا آغاز شد و در دوران جنگ سرد اوج گرفت. این کتاب‌ها از آنجا که نه با هدف تحقیق و تتبع و یا سنجش موفقیت یا عدم موفقیت آن حکومت‌ها و بررسی نتایج سیاست‌هایشان، بلکه به قصد ضربه زدن به حریف، برآب انداختن شالوده‌ی این حکومت‌ها، پررنگ ساختن نقاط ضعف و فتور آنها، و در نهایت بی‌اعتبارساختن یک نگره و تفکر معین نوشته شده‌اند اغلب ملغمه‌ای ناساز از راست و دروغ هستند که به هیچ‌وجه اعتبار علمی ندارند و به‌عنوان منبع معتبر قابل ارجاع نیستند. به‌عنوان مثال محقق‌ی که درباره‌ی سیاست‌های اقتصادی دوران استالین کنکاش می‌کند نمی‌تواند به مصاحبه‌ها یا دست‌نوشته‌های «دختر استالین» که زمانی به غرب مهاجرت کرده و برای کسب امنیت اقتصادی یا پذیرفته شدن توسط جامعه‌ی میزبان سخنانی علیه پدرش و علیه حکومت شوروی بر زبان آورده، به‌عنوان مأخذ و منبع رجوع کند. اساساً بازار هدف اغلب این کتاب‌ها مردم عادی هستند و نه جامعه‌شناسان و تاریخ‌نگاران و اقتصاددانان. مخاطب این کتاب‌ها کاملاً مشخص است. اعم از این که نویسنده موفق به جلب حمایت پیشینی ارگان یا وزارتخانه‌ای در غرب شده باشد و چه صرفاً بر احتمال استقبال خوانندگان و فروش بیشتر تکیه کرده باشد. از طرف دیگر، نمی‌توان به‌کلی منکر برخی حقایق مندرج در این کتاب‌ها شد. یعنی قطعاً بخشی از روایت‌ها پای در واقعیت دارند. اما از آنجا که هدف نویسنده یا نویسندگان از قبل مشخص و نتیجه‌گیری نهایی نیز پیش‌بینی شده است این حقایق یا جرح و تعدیل شده یا زمینه‌های پیدایی آن‌ها حذف شده‌اند تا مقصد به آسانی در دسترس باشد.

به‌طور قطع در میان انبوه کتاب‌هایی با این مضمون و موضوع، آثار تحقیقی و به‌اصطلاح بی‌طرفی نیز وجود دارند که توسط محققان و صاحب‌نظران نوشته شده و قابلیت ارجاع دارند. اما این آثار در میان کوهی از کتاب‌های به‌اصطلاح زرد و عامه‌پسند اغلب پنهان می‌مانند. مگر این که مترجم یا خواننده آگاهی کاملی از نویسنده و دامنه‌ی کار او داشته باشد.

نکته‌ی جالب‌توجه در ترجمه و انتشار این آثار همانست که در مقدمه‌ی این یادداشت به آن اشاره شد. یعنی کتابی که با هدفی دیگر منتشر شده اما عملاً به نتیجه‌ای برخلاف مقصد اولیه نویسنده یا ناشر انجامیده است.

در میان تعداد زیادی از آثاری که بیژن اشتری احتمالاً به سفارش ناشر مشهور به «اصلاح طلب» ترجمه و منتشر کرده است آثاری قابل اعتنا نیز وجود دارد که ما را در داوری درباره‌ی کارنامه‌ی اشتری به تردید می‌اندازد. سرگذشت و سرنوشت افرادی که تا قبل از انتشار کتاب آنان در ایران اسناد قابل‌ارجاعی در مورد آنان وجود نداشت. به چند نمونه از این کتاب‌ها اشاره می‌کنم

۱- «مشت سرخ آهنین» کتابی است که «بلندی فوزیه» خبرنگار آلبانیایی در مورد نحوه‌ی به قدرت رسیدن و زندگی سیاسی «انورخوجه» دیکتاتور آلبانی نوشته است. دیکتاتوری که با فریب کاری و کشتن بی‌رحمانه رفقاییش بعد از جنگ، در آلبانی به قدرت رسید و در مدت ۴۱ سال این کشور فقیر را تا دوران قرون وسطی به عقب برد. او که معلم زبان فرانسه بود در طول عمرش بیش از ۳۰۰ جلد کتاب نوشت؛ چرندیاتی بی‌ربط و گاه مضحک که از نگاه خودش تئوری پردازی و تجدیدنظر در مارکسیسم بود. چند جلد از این کتاب‌ها هم اول انقلاب در ایران و توسط یک گروه سیاسی بازنشر شده بود. جنایت‌های او آن قدر بی‌شمار و تأثرانگیز است که خون را در رگ خواننده منجمد می‌کند. پرسش این جاست که چرا نباید این هیولای مثلاً شیک پوش را رسوا ساخت؟ چرا افراد یا گروه‌هایی اجازه می‌دهند که دشمنان طبقه‌ی کارگر این قاتل بالفطره را به جریان چپ منتسب کنند؟ چرا نباید از او تبری جست؟

۲- کتاب «پل پوت» نوشته‌ی «فیلیپ شورت» نیز یکی دیگر از ترجمه‌های بیژن اشتری است. شرحی دقیق و جامع از یکی از وحشتناک‌ترین پدیده‌های قرن بیستم یعنی ظهور «خمرهای سرخ» در «کامبوج». رهبر این گروه متعصب و جنایت‌کار، مثل انورخوجه معلم زبان فرانسه بود که به دلیل کودنی و تنبلی از فرانسه اخراج شده بود. او نیز با دغل کاری و قتل دوستانش توانست بر حزب کمونیست کامبوج که چند نفر بیشتر نبودند چنگ بیندازد. او نه سواد مارکسیستی داشت و نه درکی از سیاست. او بیشتر یک راهب بودایی بود تا رهبر یک حزب سیاسی چپ. او ظرف چند روز شهر چندمیلیونی «پنوم پن» را از سکنه خالی کرد و همه را از زن و مرد، پیر و جوان و مجنون و معلول با زور تفنگ به روستاها فرستاد تا برنج بکارند. سیاست‌های ابلهانه‌ای که سال‌ها قبل از او در چین آزموده شده و شکست خورده بود. ایادی او ۲۱ درصد یعنی بیش از یک پنجم جمعیت کامبوج را به گلوله بستند یا در سیاه‌چال‌ها و زندان‌ها

با سلاح گرسنگی کشتند. سؤال قبلی نیز در مورد پل پوت هنوز معتبر است. جنایات پل پوت را نظام های سرمایه‌داری و لیبرال‌های وطنی به پرونده‌ی جریان چپ الصاق می‌کنند. نشر آگاهی و رسوا ساختن جنایات پل پوت چه مابینتی با عدالت‌جویی و آزادیخواهی دارد؟ چرا افشاگری علیه پل پوت را نباید جریان چپ تاب آورد؟

۳- کتاب «ظهور و سقوط دیکتاتور سرخ» اثر «ادوارد بئر» نیز توسط بیژن اشتری ترجمه شد. امروز کسی نیست که بتواند از دوران دیکتاتوری «چائوشسکو» و همسرش دفاع کند. این دو نفر کشور رومانی را ملک شخصی و خانوادگی خود می‌دانستند. نحوه‌ی به قدرت رسیدن او و البته قلع‌و قمع رقیبان بسیار خواندنی است. خصوصیات فردی او شباهت بسیاری به اغلب دیکتاتورهای تاریخ داد. فردی بله‌قربان‌گو و مستمند و حقیر در برابر قدرتمندان، و موجودی بی‌رحم و شقی در برخورد با مردم عادی و مخالفان. عشق او به پروپاگاندا و تبلیغات تداومی کننده‌ی علایق برخی از هم میهنان صاحب قدرت ماست. از اوج قدرت او تا اعدام بدون تأمل‌اش کم‌تر از یک روز فاصله بود. این سرنوشت تلخ و عجیب می‌تواند اگر نه آینده‌ی عبرت، حداقل اتفاق قابل تأملی باشد در مورد کسانی که مردم را فقط به‌هنگام نیاز خودشان مردم می‌دانند. سیاست‌های شکست خورده‌ی چائوشسکو و تعبیرات خودساخته‌اش از مارکسیسم باعث شد که این کشور یکی از فقیرترین کشورهای شرق اروپا بشود و هدف اول حمله‌ی نظام سرمایه‌داری غرب.

۴- ترجمه‌ی کتاب‌هایی در باره‌ی زندگی «صدام» و «قذافی» و بازنمایی صحنه‌های پشت پرده‌ی حکومت این دو دیکتاتور جانی چرا باید فردی آزادی‌خواه را آزرده کند و علیه مترجم این دو کتاب شمشیر بکشد؟ آن هم وقتی که می‌دانیم که این حکومت‌ها چه شباهت‌هایی با وضعیت فعلی کشور ما دارند. و نتایج تعاملات آنان با کشورهای غربی به چه فجایعی منجر شد.

۵- ترجمه‌ی کتاب «ظهور و سقوط دوچه موسولینی» اثر «کریستوفر هیبرت» توسط بیژن اشتری یکی از آثار مهمی است که درباره‌ی زمینه‌های برآمدن موسولینی و فاشیسم در ایتالیا نوشته شده است. یک روزنامه‌نگار ابله که با سامان‌دهی ارادل و ابوابش و تشکیل گروه‌های فشار و حمله به رهبران احزاب چپ در ایتالیا و رفتارهای به‌غایت وحشیانه، توانست به نخست‌وزیری برسد و بیش از بیست‌ودو سال مردم ایتالیا

را به گروگان بگیرد. جنایات او و هم‌پیمان ساختن کشور ضعیف شده‌ی ایتالیا با نازی‌های هیتلری مردم ایتالیا را به اوج مسکنت رسانید. اما در نهایت توسط پارتیزان‌ها و گروه‌های چپ ساقط و اعدام شد. زندگی موسولینی و لباس ژنرالی پوشیدن آن غول کله‌پوک برای مردم ایتالیا به‌راستی یک تراژدی- کمدی تلخ بود.

۶- ترجمه‌ی کتاب «راسپوتین» اثر «ادوارد درژینسکی» توسط اشتری به زندگی کشیشی می‌پردازد که در سال‌های آخر حکومت تزاری عملاً کنترل دربار تزار را در دست گرفته بود. کسی که هیچ‌گونه تحصیلاتی در الهیات نداشت اما با ترویج خرافات عجیب و غریب و ادعای معجزه به چنان موقعیتی دست پیدا کرده بود که به اتاق خواب ملکه رفت‌وآمد کند. او که شیطان مجسم بود عملاً خود را تا حد عزل و نصب وزیران برکشید. این کتاب تجربه‌ی متفاوتی از تعامل مذهب و قدرت سیاسی است که عملاً فساد را به منتهی درجه‌ی ممکن رساند.

۷- از دیگر ترجمه‌های اشتری می‌توان به کتاب «امید علیه امید» سرگذشت «اوسپ ماندلشتایم» شاعر روسی، «سکوت همچون سلاح» سرگذشت «ایساک بابل» نویسنده‌ی روس و «دست‌نوشته‌ها نمی‌سوزند» زندگینامه‌ی خودنوشت «میخائیل بولگاکف» و کتاب «بوخارین و انقلاب بلشویکی» نوشته «استیون اف کوهن» نیز اشاره کرد. بابل، ماندلشتایم و بوخارین هر سه به‌نوعی از قربانیان محاکمات استالینی بودند. ماندلشتایم در سیبری جان سپرد و دو نفر دیگر نیز اعدام شدند. بولگاکف نیز نویسنده و نمایشنامه‌نویس و همانند آن سه نفر دیگر همدل انقلاب اکتبر بود. او سال‌ها ممنوع‌القلم شد و مهم‌ترین رمانش یعنی «مرشد و مارگریتا» سال‌ها بعد از مرگ او اجازه‌ی انتشار یافت. از تمامی این افراد بعد از مرگ استالین اعاده‌ی حیثیت شد. بدیهی است انتشار حقایق در باره زندگی این چهارنفر که توسط همان حکومت از آنان رفع اتهام شده را نمی‌توان به مواضع دشمنانه‌ی نویسنده یا مترجم تعبیر کرد. به‌خصوص در مورد بوخارین که بارها و بارها مورد ستایش «لنین» قرار گرفته بود و از افراد مؤثر انقلاب بلشویکی بود. بحث در مورد محاکمات استالینی از حدود این مقاله فراتر است. اما در عین حال حقیقتی است که در تاریخ حکومت شوروی اتفاق افتاده است. اساساً جداسازی تاریخ یک تفکر از مبانی تئوریک آن کاری بیهوده و محال است. از قضا برخورد

نقادانه با تاریخ و با واقعیت، یکی از آموزه‌های مهم مارکسیسم است. نمی‌توان با حقایق تاریخی به صورت گزینشی برخورد کرد.

گرچه بخشی از این کتاب‌هایی که بیژن اشتری ترجمه کرد از همان سری کتاب‌هایی است که با جعل یا باژگونه ساختن برخی از واقعیات تاریخی و یا انتخاب عامدانه‌ی برخی حوادث و حذف برخی دیگر و البته به قصد تبلیغات منفی علیه گرایش‌های چپ نگاشته شده و همچنان که اشاره شد اعتبار علمی و تحقیقی ندارند، اما بخش دیگری از ترجمه‌های او را می‌توان خدمت به آزادی و عدالت و خدمت به حقیقت دانست و از این بابت او را تحسین کرد. بیژن اشتری خودش فرزند یکی از جریان‌ات عدالت‌خواه چپ در کشور ما به حساب می‌آید و تأثیر این تعلق خاطر در بسیاری از ترجمه‌ها و مقالات او هویداست. حتی اگر خودش از آن اعراض کرده باشد. اگر به همان ۱۲ کتابی که در بالا نام برده شد نگاه کنیم می‌بینیم که او با ترجمه‌های متعدد، مسئولیت اجتماعی خود را به‌عنوان یک روشنفکر فرهنگ‌دوست انجام داده و این شایسته‌ی تقدیر است. وسواس خاص او در هنگام ترجمه و روانی و سلاست زبان کتاب‌هایش نیز با توجه به تعداد انبوه کتاب‌هایی که ترجمه کرده قابل‌ستایش است. اشتری از معدود مترجمانی بود که از راه ترجمه زندگی می‌کرد. زیست مقتصدانه و محدود او نیز گویای این امر است که از مواجب یا حاتم‌بخشی‌ها حکومتیان برخوردار نبود و گرنه به ۱۷ ساعت کار سنگین ترجمه در روز تن در نمی‌داد. بیژن اشتری بارها مورد توبیخ و تهدید قرار گرفت و به‌خصوص افشاگری او علیه خانم خبرنگاری که امروز در «ابندپندت فارسی» مشغول به کار است و در زمره‌ی مجیزگویان دربار رضا پهلوی قرار دارد، برایش تبعات سختی در پی داشت. داوری کردن درباره‌ی خدمت و یا خیانت افراد بخصوص اهالی کتاب و فرهنگ صرفاً به دلیل ترجمه‌ی چند کتابی که مخالف سلیقه ماست کاری غیرمنصفانه است، آن هم در کشوری که به‌قول گلشیری نویسندگان و اهالی فرهنگ مرغ عزاد و عروسی هستند.